



ژیل کارون

عکاس و روزنامه نگار متعهد

ریموند دوپاردون

ترجمه ژینوس کریمی

از سال ۱۹۷۰ به این طرف در انتظار ژیل کارون بوده‌ایم؛ یعنی از آن صبحی که برای آخرین بار در جاده ناسپونال شماره ۱ یعنی جاده‌ای که از پنومپنه به طرف شرق یعنی ویتنام می‌رود دیده شده است. ماه‌ها و سال‌ها از آن تاریخ گذشته‌اند، و من دیگر در انتظار او نیستم...

* * *

من نیز مثل تو عکاس هستم، و در استفاده از لغات استعدادی ندارم، و هیچ وقت به این فکر نمی‌افتم که روزی بتوانم افسانه‌هایی در مورد عکس بنویسم. هنوز هم به این عکس‌ها نگاه می‌کنم و فکر می‌کنم که تو بهتر از خیلی از ما تاریخ را در مکان‌های مختلف ثبت کرده‌ای، پراگ، ویتنام یا پاریس در ماه مه ۱۹۶۸، این به این دلیل است که تو در عین حال که عکاس بودی به روزنامه‌نگاری نیز واقف بودی و به ما نمونه‌ای لژی یک فنوژورنالیسم را با اطلاعات بیش‌تر، با ترکیبی بهتر و متعهدتر که دست‌آخر علیه خشونت و جنگ اظهار نظر

نیز می‌کند نشان دادی. تو همیشه به ما می‌گفتی: «از جنگ متنفرم».

ما در پاریس، اسرائیل، کناره غربی اردن، بیافرا، پراگ و چاد با یکدیگر کار کرده‌ایم. این حوادث را در کنار تو فیلم برداری کرده‌ام...

بازگشت تو از جنگ شش‌روزه در سال ۱۹۶۷ را به یاد دارم. برایم تعریف کردی که آن زمان موفق شده بودی به اتفاق یک روزنامه‌نگار آلمانی یک اتومبیلی بزرگ امریکایی اجاره کنی و به وسیله آن تعداد زیادی از سربازان اسرائیلی را که می‌خواستند به واحدهایشان ملحق شوند همراه ببری. و به این بهانه توانسته بودی از تمام کنترل‌های نظامی موجود در جاده بگذری... در حالی که با سرعت در جاده ال‌کانترا (Elkantra) در صحرای سینا از ستونی از زره‌پوشان اسرائیلی سبقت می‌گرفتی... افسر اسرائیلی با نگرانی به شما ایست می‌داد: و شما در مقابل دسته‌های اسرائیلی مستقر در خاک مصر قرار گرفته بودید که به طرف کانال سوئز در حرکت بودند و غیر از شما هیچ‌کس در آن‌جا وجود نداشت.

من در زمان حوادث مه ۶۸ در عربستان سعودی بودم و در بازگشت، تو جریان حوادث، امیدهایت، مشکلات و ناکامی‌هایت را در جریان ماه‌های مه و ژوئن برایم شرح دادی. من با ویتنام تنها از طریق شرکت تو در حمله به تپه ۸۷۵ که نمایانگر پایان نبرد داک‌تو (Dakto) یکی از سخت‌ترین نبردهای ویتنام بود، آشنا هستم. تو برایم تعریف کردی که پس از حمله مدتی طولانی زیر درختی در بالای تپه نشسته بودی و از خود می‌پرسیدی که در آن‌جا چه می‌کردی.

در شروع ماه آوریل ۱۹۷۰ در سالن شلوغ هیئت تحریریه در طبقه ششم در خیابان اوگوست واکوری در نزدیکی اتوال‌تورا از پشت در حالی که سعی داشتی چند لحظه به وسیله تلفن با مادرت گفتگو کنی دیدم. به یاد دارم که به‌طور اتفاقی صدای آرام تو را

شنیدم که می‌گفتی: «نه مادر خطرناک نیست».

در راه فرودگاه بورزه از طریق رادیوی اتومبیل شنیدیم که روزنامه‌نگاران بلژیکی در لائوس دستگیر شده‌اند؛ نظر هر دوی ما این بود که آن‌ها بی‌گدار به آب زده‌اند و آگاهانه عمل نکرده‌اند. در تمام طول مسیر به نظر نگران و متفکر می‌رسیدی، این چیزی بود که احساس می‌کردم اما تو دیگر تصمیم گرفته بودی و ما در راه بودیم و جایی برای بازگشت به پاریس نبود. هواپیما جا نداشت، تو چنان عصبانی شدی که خدمه هواپیما دست‌آخر تو را در قسمت درجه یک آن، در کنار خانواده شاهزاده‌ای کامبوجی که به کشورشان بازمی‌گشتند، جای دادند.

چند روز بعد در تاریخ ۵ آوریل پیش از ورود به جاده مرزی ویتنام چندین عکس از جوانان کامبوجی که از شهرهایشان آمده و عازم جبهه جنگ بودند برایمان فرستادی.

این عکس‌ها چاپ نشده‌اند، تصاویر خندانی از کامبوج با اطمینان کامل و تقریباً شاد. این‌ها آخرین عکس‌هایی هستند که از تو دریافت کردیم.

« فلسطین اشغالی »

جنگ شش‌روزه

ژوئن ۱۹۶۷

در تاریخ ۵ ژوئن ۱۹۶۷ در ساعت شش و ۳۰ دقیقه، تمام هواپیماهای نیروی هوایی از فرودگاه‌های اسرائیل به مقصد مصر، اردن، سوریه و عراق به پرواز درآمدند. بدین ترتیب بود که سومین جنگ فلسطین آغاز می‌شود.



شگفتی کامل است، در عرض چند ساعت ۴۱۰ جنگنده اعراب از بین رفت، از این پس اشغالگر بر آسمان حاکم است.

سه شنبه ۶ ژوئن، گروه‌های یهودی به مقابل دیوار سوگواری و مسجد عمر رسیدند. اما هنوز هم برای اشغال کامل شهر قدیمی بیت المقدس، ۲۴ ساعت دیگر باقی است.

تقریباً در همان ساعت تانک‌های اسرائیلی که ستاره شش پر بر آن نقش بسته در چند کیلومتری کانال سوئز متوقف می‌شدند.

کناره شرقی کانال سوئز به سرعت به تصرف نیروهای اسرائیلی درآمده است. طی جنگ، فرودگاه تل‌آویو کاملاً بسته نبود، به این ترتیب ژیل کارون توانست خود را به پاریس برساند، عکس‌های او که توسط خبرگزاری گاما در تمام دنیا پخش شد همه را شگفت‌زده کرد. پس از آتش‌بس، ژیل بازنايستاد و به صحرای سینا رفت.

سربازان مصری توسط نیروهای اشغالگر اسیر شده‌اند، و هزاران نفر دیگر نیز در صحرا از تشنگی خواهند مُرد.

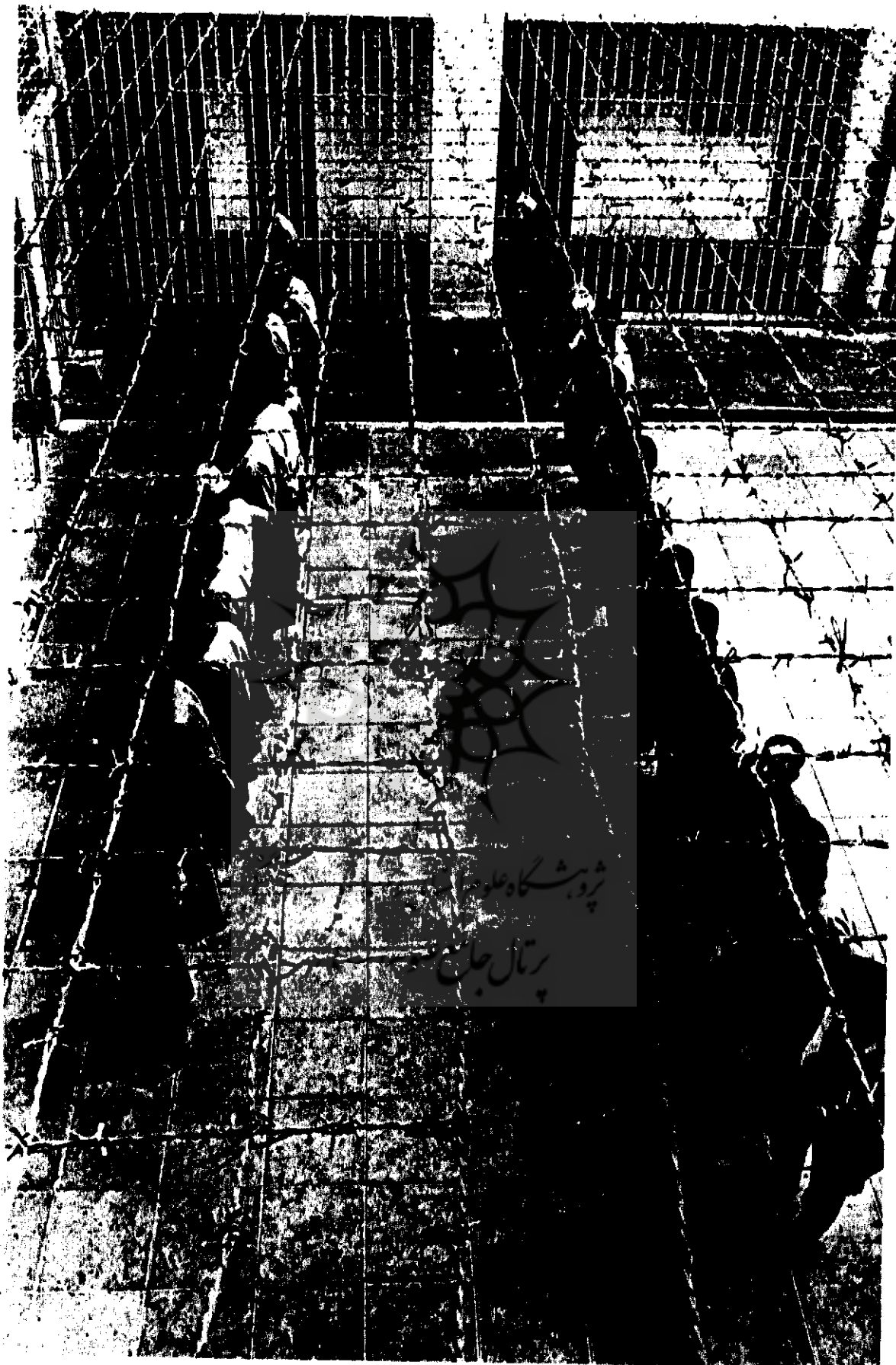
ژیل کارون در بازگشت تعریف کرد: «در تمام طول جاده‌ای که از غزه به ایل‌کانترا می‌رود، مردان زخمی، و نیمه‌جان از تشنگی را می‌دیدم، بعضی از آن‌ها پنج روز بود که راه می‌رفتند، آن‌ها فکر می‌کردند که یک ساعت پیش‌تر با کانال فاصله ندارند، اما در واقع آنان در ۱۰۰ کیلومتری کانال بودند. در راه برگشت سربازانی را دیدم که دو روز پیش از آن به آنان آب داده بودم، آنان ۳ یا ۴ کیلومتر را طی کرده بودند اما فکر می‌کردند که ۵۰ کیلومتر رفته‌اند. من جرأت نکردم به هیچ‌یک از آنان واقعیت را بگویم. تنها توانستم در مقابل اسرائیلی‌ها وانمود کنم که از مقابل آن‌ها گذشتم».

چندین ماه پس از جنگ شش‌روزه و پیروزی اسرائیل هنوز موضوع بحث بر سر فلسطینیان داغ بود.

جنگ، موجی از مهاجرت در میان اعراب به راه انداخت؛ نزدیک به چهارصد هزار پناهنده جدید و قدیم سرزمین‌های اشغالی به دنبال مأمن بودند، و اکثریت آنان به شرق اردن رفتند. در ابتدا تعداد اعضای فعالی که آماده جنگ علیه اسرائیل باشند کم بود، اما رفته‌رفته پیروان آن‌ها در اردوگاه‌های پناهندگان زیاد شد. سازمان‌های مختلفی از رزمندگان فلسطینی شروع به فعالیت در سرزمین‌های اشغالی کردند.

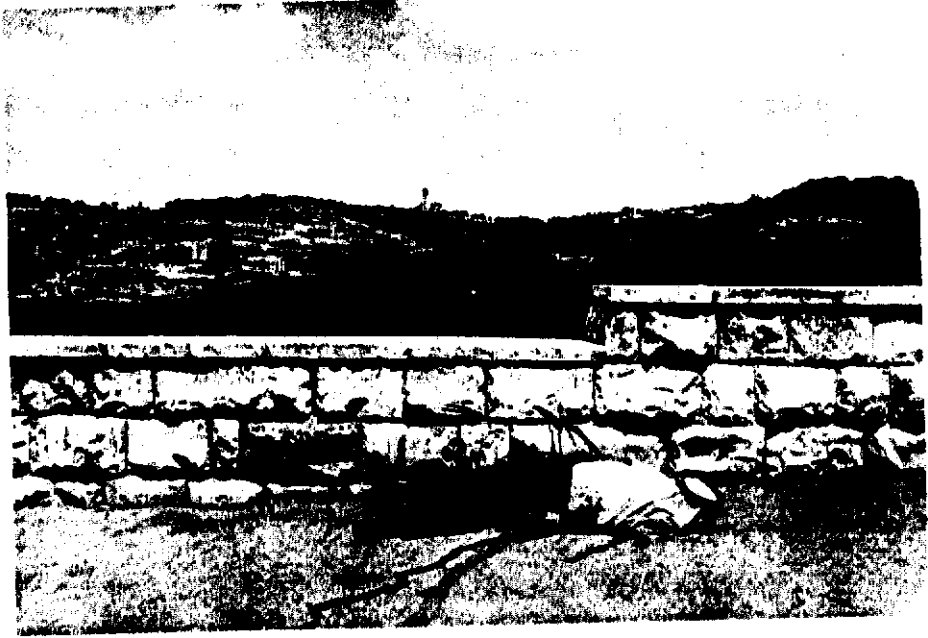
اقدامات امنیتی بسیار شدیدی به وسیله اسرائیلی‌ها اتخاذ شده است. تعداد مفقودالانرها زیاد نیست، اما تعداد قربانیان کم و بیش وسعت مقاومت مسلحانه‌ای را نشان می‌دهد که هیچ‌کس گسترش آن را نفی نمی‌کند.

در ماه اکتبر در غرب اردن در مناطق رام‌الله، یک سرباز اسرائیلی به تجسس در یک خانه عرب مشغول است. زندانی در اسرائیل فلسطینی‌های مشکوک به مبارزه علیه اسرائیل در آن‌جا اسیرند.









« ویتنام »

نوامبر ۱۹۶۷

بمب افکن‌های متجاوز نیروی هوایی آمریکا به انجام حملات هوایی علیه ویتنام شمالی دست می‌زنند. این حملات افزایش می‌یابد و خرابی‌ها و مصائب زیادی به بار می‌آورد. لپسند جانسون از زمان شروع دوره ریاست جمهوری در میان طرفداران تندرو جنگ و طرفداران مذاکرات آبرومندانه به شدت تحت فشار قرار دارد. سیاست آمریکا در ویتنام بازتاب همین وضعیت است. هجوم و تجاوزی با این شدت بیان‌کننده همین تردید است.

در مقابل «تندروها» طرفداران صلح نیز متشکل می‌شوند، اما اعتراضات آنان با بی‌تفاوتی افکار عمومی که موافق بمباران است (۶۷٪ براساس آمارهای گرفته‌شده) مواجه می‌شود.

در ماه ژوئن ۱۹۶۷ آمریکا با اعتراف می‌کنند که بیش از ده هزار سرباز از دست داده‌اند.

ژیل کارون در پایان سال ۱۹۶۷ بیش از دو ماه در ویتنام جنوبی می‌ماند، در این مدت رپرتاژهای متعددی در مورد شهر سایگون و حومه آن تهیه می‌کند، جایی که همه وسایل لهو و لعب برای سربازان مهیا است.

در پایان تابستان سال ۱۹۶۷، آمریکایی‌ها و ویتنام جنوبی‌ها از یک طرف، ویتنام شمالی و جبهه آزادی‌بخش ملی از طرف دیگر وارد جنگ می‌شوند. اولین افراد، آماده برای پشت‌سرگذاشتن مرحله جدیدی از صعود.

بعدی‌ها مصمم برای مقاومت و درهم‌شکستن ماشین جنگی آمریکا.

یک بن‌بست. بن‌بستی که پنج سال دوام یافته است. نوامبر سال ۱۹۶۷، بر فراز جلگه‌های مرتفع، نبرد داک تو (Dak to)، که برای آمریکایی‌ها یکی از مراکز اصلی کنترل میدان هوشی‌مین به‌شمار می‌آید، جایی که مهمات و قوای کمکی از آن‌جا به جبهه آزادی‌بخش می‌رسد.

در طول ۱۲ روز، نبرد بیداد می‌کند و به اشغال دوباره تپه ۸۷۵ به‌وسیله آمریکایی‌ها می‌انجامد، اما جبهه آزادی‌بخش هشت روز بعد حمله جدیدی را شروع می‌کند.

در ماه ژوئن ۱۹۶۷، تعداد آمریکایی‌های موجود در ویتنام جنوبی ۴۶۲۰۰۰ نفر بود. از ۶ فوریه ۱۹۶۵





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

« پاریس »

مه ۱۹۶۸

نمایندگان دولت؛ خشونت احساساتی و نامنظم دانشجویان. جوانان پرشور با چوب مبارزه خیابانی را به جلو می‌برند.

در این دومین چهارشنبه سرخ، ۶۰ اتومبیل در پاریس می‌سوزد. در خیابان Gay-Lussac، داغ‌ترین خیابان این شب دراماتیک در طول ۴۰۰ متر ۷ سنگر به چشم می‌خورد. در این میان کشته‌ای به چشم نمی‌خورد و این تعجب‌برانگیز است. دعوا بر سر اصلاح وضعیت دانشگاهی کل جامعه را به زیر سؤال می‌برد، و اعتراض‌ها به سیستم اجتماعی و سیاسی کشیده می‌شود.

قدرت حاکمه بلافاصله نگران نمی‌شود. و ژنرال دوگل از شنیدن این‌که نظم در خیابان حفظ خواهد شد خوشحال است.

اما در روز شنبه ۱۳ مه موجی انسانی، خونسرد، و منظم در طول پنج ساعت از ریلوبلوک تا دانفر-روشرو رژه می‌روند. پس از دانشگاه‌ها، کارخانه‌ها یکی پس از دیگری بسته می‌شوند. دو روز بعد اعتصاب به همه جا گسترش می‌یابد، هیچ‌کس افراد را کنترل نمی‌کند، سندیکاهای کارگری که آشکارا به طغیان کشیده شده‌اند نمی‌توانند مانع از اشغال کارخانه‌ها، کارگاه‌ها، دفاتر شرکت‌ها و مغازه‌ها توسط اعتصاب‌کنندگان شوند، وضعیتی که از سال ۱۹۳۶ به این طرف هیچ‌گاه دیده نشده بود.

تظاهرات هر شب در کاترپه‌لاتن محله سنگربندی شده پاریس تکرار می‌شود.

حوادث ماه مه ملت را تکان داده است، آنان از حرکت ناگهانی و وسعت خود به هیجان آمده‌اند.

در حول و حوش سال ۱۹۶۸، موج دانشجویی بی‌سابقه‌ای در تمام نواحی دور و نزدیک، فرانسه خواب‌آلود را تکان داد.

در تاریخ ۲ مه در دانشگاه نانت، که وابسته به سوربن و از مدرن‌ترین دانشگاه‌های اروپایی به‌شمار می‌رود، دانشجویان خشمگین و از کوره‌دررفته برخورداری بسیار تند با استادان و پس از آن با پلیس داشتند، این همه در حالی بود که کلاس‌های درس یکی پس از دیگری تعطیل می‌شد.

در روز چهارشنبه سوم ماه مه دانیل گاتبندی شورش را گسترش داد: «سوربن نیز به نانتی جدید تبدیل می‌شود!»

این فریاد تا دفتر رئیس دانشگاه ژان‌روش نیز رسید و او بلافاصله پلیس را خبر کرد. این تصمیم ظرف چند دقیقه گروه‌هایی تشکیل شده از هزاران جوان را برانگیخت. تظاهرکنندگان سوربن را که توسط پلیس اشغال شده بود احاطه کردند. خشونت شروع می‌شود: فریادها، تنه‌زدن‌ها و زد و خوردها بالا می‌گیرد، کمی بعد اولین گلوله‌های گاز اشک‌آور شلیک می‌شود.

با هجوم پلیس، دانشجویان با کندن سنگفرش خیابان‌ها عکس‌العمل نشان می‌دهند: سنگ سنگفرش خیابان‌ها در مقابل گاز اشک‌آور. کارتیبه‌لاتن تا اولین روزهای ماه مه امسال هیچ‌گاه چنین طغیانی را به خود ندیده بود. تظاهرکنندگان حتی تا داخل کافه‌ها نیز تعقیب می‌شدند. خشونت منظم و سازمان‌یافته از جانب





شپوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تالی: بهرمن عظیمی

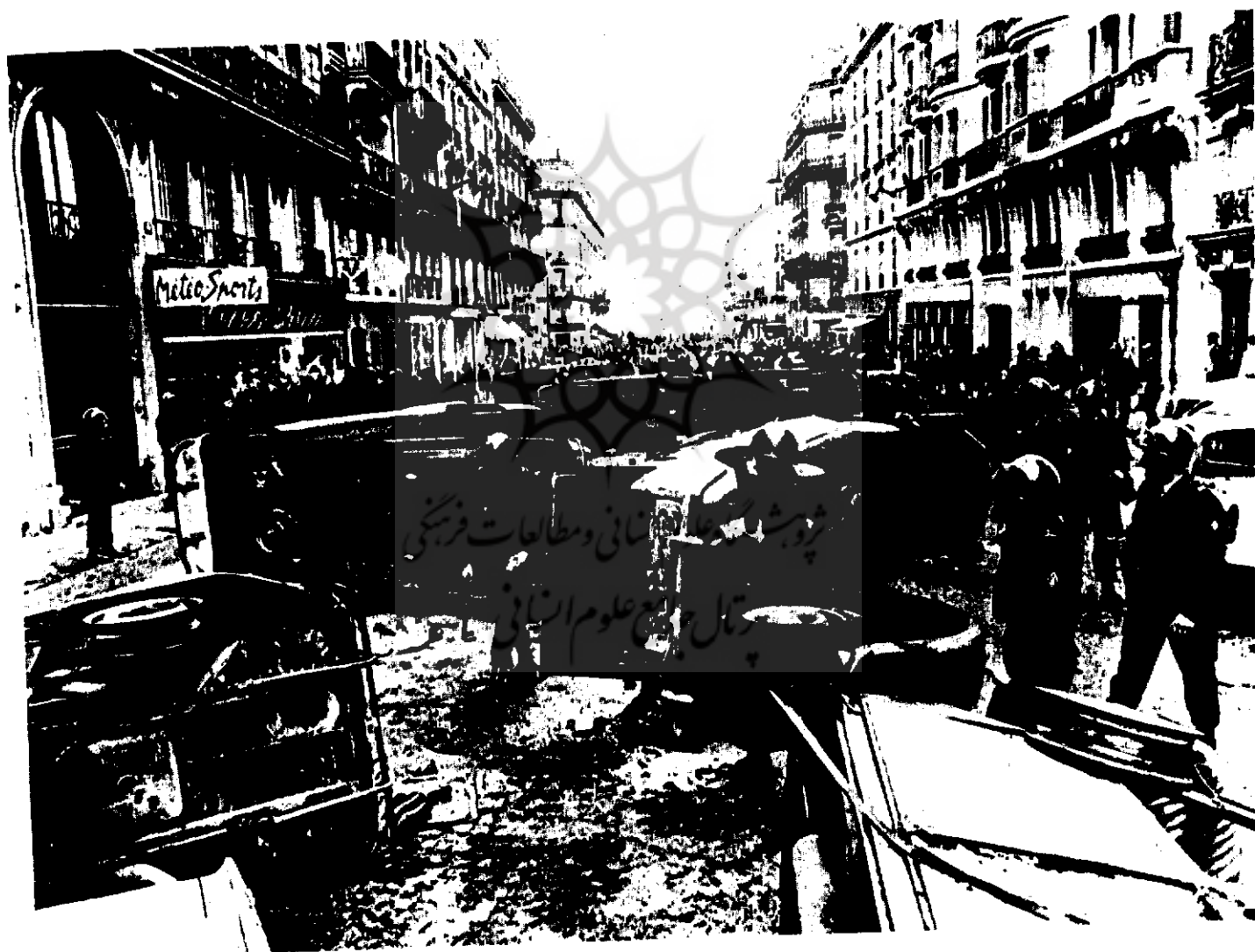
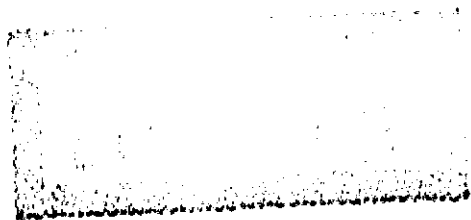


پروفیسر کمال جامعہ نظامی و مطالعات فرہنگی
پتال جامعہ نظامی





شورشیگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی



« ایرلند شمالی »

اوت ۱۹۶۹

در لندن دری، شهری که اکثریت آن را کاتولیک‌ها تشکیل می‌دهند، پلیس از اسلحه استفاده کرد. با وجود دخالت نیروهای انگلیسی که سعی دارند در همه‌جا خود را جانشین پلیس کنند، در عرض سه روز شورش، هشت نفر کشته و بیش از پانصد نفر زخمی شدند.

این بار برخورد کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها از همیشه شدیدتر بود. علت تند شدن آتش مناصمه، مذهبی بودن آن نیست، بلکه ناشی از یک مشکل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و نژادپرستانه است. سلت‌ها در مقابل آنگلو ساکسون‌ها، فقرا در مقابل اغنیا، و استثمارشوندگان در مقابل استثمارکنندگان قرار گرفته‌اند. جوانان آگاهی اقلیت کاتولیک را برانگیخته و قدرت انفجاری خود را به جنبش بخشیده‌اند: آنان اولین قربانیان توسعه‌نیافتگی کلی هستند.

اورانزیست‌ها افساء توطئه‌های "papiste" را فراموش کرده و از توطئه کمونیسم بین‌المللی صحبت می‌کنند.

کاتولیک‌های افراطی، خشونت را «تنها سلاح اقلیتی در حال قتل‌عام» می‌دانند.

ژیل در آن زمان در آن‌جا بود: خبر رژه اورانزیست‌ها در ۱۲ اوت او را متقاعد کرده بود که کشمکش ایرلند رو به وخامت خواهد رفت.

در تاریخ ۲ اوت ۱۹۶۹ در شش ناحیه گنت‌نشین اولستر آتش خشونت افروخته شد. بیش از هزار نفر از اولیای امور در سالروز پیروزی گوئیلم دورانژ بر ژان دوم در سال ۱۶۹۰ علیه دورانژ راهپیمایی می‌کردند. این تظاهرات توسط جامعه کاتولیک سازماندهی می‌شد. این جامعه از انتظار انجام اصلاحات در جهت تخفیف تسلط سیاسی اقتصادی و فرهنگی اعمال‌شده به وسیله اکثریت پروتستان به ستوه آمده بود، راهپیمایی به شورش تبدیل شد که از یک طرف کاتولیک‌ها، و از طرف دیگر پلیس‌ها را انگلیس را به صحنه می‌کشاند.

کاتولیک‌ها در حالی که در محله خود برگساید، در لندن دری سنگر گرفته بودند، با حملات خود رقیب را وادار به عقب‌نشینی کردند. مبارزین جنبش برای دفاع از حقوق شهری خطاب به داوطلبان کاتولیک در تمام ایرلند و هم‌چنین جمهوری مستقل جنوب پیامی فرستادند. شورش از لندن دری شروع شده و به هشت شهر دیگر، از جمله بلفاست که بخشی از آن به آتش کشیده شد، گسترش پیدا کرد.

دولت تصمیم گرفت که نیروهای ویژه ب ۱ را تقویت کند، نیروهای ب ۱ واحدی ویژه از داوطلبان پروتستان بود. این تصمیم موجب عکس‌العمل شدید کاتولیک‌ها شد که به نظر آن‌ها این نیروی ویژه تعصب و خشونتی بیش از حد داشت.









« پراگ »

اوت ۱۹۶۹

در ماه اوت ۱۹۶۹، یک سال از زمان اشغال چکسلواکی توسط نیروهای پیمان ورشو می‌گذرد. در سپیده‌دم روز ۱۹ اوت سال ۱۹۶۹ اولین تظاهرکنندگان در میدان وینسلاس، جایی که چند ماه پیشتر، دانشجوی جوانی به نام ژان پالاج به‌عنوان اعتراض به اشغال کشور توسط نیروهای شوروی و سیاست «عادی‌سازی» خودسوزی کرده بود، گرد آمدند.

در ۱۹ اوت سال ۱۹۶۹، پلیس اولین تظاهرکنندگان را به عقب راند.

فردا و پس‌فردای آن روز تعداد بیش‌تری از اهالی پراگ جمع شدند.

در شب بیست و یکم، شورش شروع شد، تانک‌های چکسلواکی برای خراب‌کردن سنگرهای تظاهرکنندگان دخالت می‌کنند؛ صدای شلیک گلوله در پراگ و برنو شنیده شد؛ در براتیسلاوا و لیبرک باتوم به‌کار گرفته شد، مردم در تمام چکسلواکی در حال عزاداری هستند و اماکن عمومی خالی شده‌اند. آمار این سالگرد «۲۱ اوت» پنج‌گشته و صدها زخمی است و بیش از هزار و سیصد نفر دستگیر می‌شوند.

سیاستمداران آزادیخواه دوبار درو شدند، اولین بار پیش از ۲۱ اوت ۱۹۶۹ با روشی آرام و محتاطانه و پس از این تاریخ با روش‌های وحشیانه. یک‌بار دیگر در چکسلواکی این تظاهرکنندگان‌اند که با اعمال شتاب‌زده خود سقوط آنان را باعث می‌شوند. نگرانی بزرگ عکاسان غربی در پراگ ضبط فیلم‌هایشان بود. ژیل در این مورد برخلاف خیلی‌ها شانس آورد.



شپوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران
پتال جامع اسنادی



سکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رسال جامع علوم انسانی



پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رساله جامع علوم انسانی

« چاد »

اوت ۱۹۶۹

کردند و گلوله‌باران مجاهدانی را که در مدرسه بی‌در و پیکر آتوزو پناه گرفته بودند دوباره شروع کردند. ما آدم‌های بی‌وجدانی هستیم. پس از نیم ساعت از گارد صحرائی پرسیدیم که آیا می‌توانیم کار کنیم؟ آنان اشکالی در این کار ندیدند، در نتیجه من و ژیل شروع به عکس برداری و فیلم برداری از متجاوزان فرانسوی کردیم که چند دقیقه پیش ما را زیر آتش خود گرفته بودند. چه احساس عجیبی! کمی بعد آتش خاموش شد. مسئول گارد صحرائی از ما می‌خواهد که به داخل مدرسه رفته و مترجم خود را بیاوریم، او پیامی به زبان فرانسه برای مترجم می‌نویسد، متن آن این‌گونه شروع می‌شد:

«سلام بر تو اوآردوگو، سلام گرم گارد صحرائی را بپذیر» و در ادامه از او دعوت می‌کرد که خود را تسلیم کند.

ما برای ملحق شدن به مبارزان شجاع فرولینا، (Frolinat) که مرگ باعزت را به تسلیم زبونانه ترجیح می‌دهند، از این ناکجاآباد گذشتیم.

این عکس را از ژیل با دستار سفیدش در حال عبور از ناکجاآباد گرفتیم. ما موفق شدیم اوآردوگو موسا را متقاعد کنیم تا ما را همراهی کند. او مسلح نبود، اما به‌رحال مایل بود که مبارزه را در مدرسه ادامه دهد. افراد گارد صحرائی پیش از این‌که ما را به‌عنوان زندانی به داخل لندرومان ببرند؛ از ترس رسیدن قوای کمکی انقلابیون چندین نارنجک به داخل مدرسه پرتاب کردند. پس از گذراندن یک هفته در سلولی در بَرده (Bardal) در تیستی و بیش از بیست روز در زندان فور-لامی (Fort-Lamy) بالاخره ما را از چاد اخراج کردند. فیلم‌هایمان را به طرز معجزه‌آسایی در پاریس تحویل گرفتیم. هنگامی که در بَرده زندانی بودیم فیلم‌ها را مخفیانه به وسیله یک افسر جزو فرانسوی رد کردیم. این

ما چهار روزنامه‌نگار بودیم، میش هونوزن - روبر پلژ، ژیل و من، که در شروع ژانویه ۱۹۷۰ در فرودگاه بورجه آماده حرکت به قصد چاد بودیم.

پس از گفتگوهای طولانی به تریپولی رسیدیم، ما موفق شدیم اجازه ورود به چاد را از طریق شمال به‌دست آوریم. در آن‌جا «جنگ شدید آزادی‌خواهانه‌ای» در جریان بود. فرانسه از سال ۱۹۶۸ هیئتی را برای پشتیبانی از رژیم فور - لامی فرستاده بود. ما با یک لندور و یک مینی‌بوس حامل بنزین لازم برای بازگشت همراه با دو نفر از افراد محلی، یک راهنما و یک مترجم به نام اوآردوگو موسا، وارد تیستی شدیم. اولین برخورد‌هایمان با یک گروه کوچک انقلابی چاد در نخلستانی در نزدیکی آتوزو صورت گرفت.

فردای آن روز در حالی که شب را در خرابه‌های مدرسه آتوزو گذرانده بودیم، شروع به عکس‌گرفتن از مبارزان کرده بودیم که متوجه شدیم هدف سی و شش نفر از گارد صحرائی ارتش چاد قرار گرفته‌ایم.

در لاهلای دیوارهای مدرسه پناه گرفتیم. یک مبارز در مقابله با گارد صحرائی کشته شد و سه تن دیگر از آنان موفق به فرار شدند. انتظار طولانی شروع شد، سقف مدرسه از بین رفته بود و ما حساب می‌کردیم که احتمالاً هدف گلوله آن‌ها قرار نمی‌گیریم، اما نگران نارنجک‌ها و خمپاره‌های آن‌ها بودیم.

نصمیم گرفتیم که در خاموشی صدای گلوله‌ها حضور خود را اعلام کنیم. پس از یک سکوت طولانی صدایی شنیدیم که با فرانسه دست و پا شکسته‌ای دستور خروج به حالت تسلیم را به ما داد؛ ژیل اولین نفر نزدیک به در بود و اولین نفری که خارج شد او بود. ما تسلیم شدیم، به خود مغرور نیستیم! انقلابیون را رها کرده و به گارد صحرائی ملحق شدیم. آن‌ها مدارک ما را واریسی

فیلم‌ها اولین تصاویر از انقلاب چاد در سال ۱۹۷۰ است.

موضوع در مجله پاری - ماچ چاپ شد، اما تلویزیون فرانسه از نشان دادن آن سر باز زد.

پنج سال بعد هنگامی که سه تن از بازماندگان مدرسه آتوزو را پیدا کردم بسیار خوشحال شدم. نام آنها لینور یوسویوما، محمد موسی و عیسی بود که از آن زمان به عیسای روزنامه‌نگار معروف شد.





